

فراخوانی به سوی حیات و زندگی

قرآن کریم خود را با نام‌ها و ویژگی‌های گوناگونی معرفی می‌کند، در یکی از آن نام‌ها و ویژگی‌ها، به بُعدی از ابعاد قرآن اشاره دارد، گاهی از او به عنوان کتاب هدایت یاد می‌شود زیرا انسان در پرتو آن به سعادت و کمال و راه رسیدن به آن راهنمایی می‌شود، و گاهی آن را با نور معرفی می‌کند زیرا انسان را از تاریکی‌های جهل و آلودگی خارج، و به عالم نور و روشنایی رهنمون می‌سازد، و گاهی از او به عنوان شفا یاد می‌شود، زیرا انسان در پرتو آن از بیماری‌های شرک و نفاق و گناه و مانند آن درمان پیدا می‌کند، و گاهی از آن به موعظه تعبیر می‌کند زیرا انسانی که به قرآن روی بیاورد او را بیدار می‌سازد، و انسان بیدار در مسیر سلوک الهی قرار می‌گیرد و با پیمودن مراحل سلوک به قرب الهی و لقاء خداوند توفیق پیدا می‌کند، و گاهی او را قرآن و کتاب خواندنی معرفی می‌کند. و گاهی آن را عامل حیات و زندگی معرفی می‌کند به گونه‌ای که اگر آدمی دعوت خدا و پیامبر را اجابت کند به حیات و زندگی حقیقی نائل می‌شود. در سوره مبارکه انفال فرمود: ﴿بَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید، هنگامی که شما را به سوی چیزی فرا می‌خواند که شما را زنده می‌کند و بدانید که خدای سبحان میان انسان و قلب او حائل می‌شود و اینکه همه شما نزد او (در قیامت) اجتماع خواهید کرد.

۱. سوره انفال، آیه ۲۴

این آیه نه تنها از غرر آیات سوره انفال است بلکه از غرر آیات مجموعه قرآن کریم است. این آیه از مؤمنان خواسته است دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنند، وقتی که آنها به چیزی دعوت می کنند که به آنها حیات می بخشد و خطاب به آنها می فرماید بدانید که خدای متعال میان انسان و قلب او حائل می شود. سؤالاتی در رابطه با این آیه مطرح می شود که باید به آنها پاسخ داده شود، این سؤالات عبارتند از:

۱. مقصود از حیاتی که مؤمنان با پذیرش دعوت خدا و رسول به آن دست می یابند چه نوع

حیاتی است؟

۲. با توجه به این نکته که عامل حیات خود باید زنده باشد تا بتواند زندگی بخش باشد، عامل

حیات چیست؟

۳. آیا تنها وجود عامل حیات، سبب حیات است یا شرطی دارد و آن بهره مندی از عامل حیات،

سبب حیات است و آن بهره مندی چگونه است؟

۴. مراد از حایل شدن خدا بین انسان و قلب او چیست؟

چیستی حیات

حیات در لغت به معنای زندگی است و زندگی حالت موجود زنده که با رشد و نمو و پاسخ به

محرک ها مشخص می شود و او را از اشیای بی جان جدا می کند، دوره زمانی و طول مدتی که کسی یا

موجودی در طی آن زنده است دوران بین تولد تا مرگ.^۱

^۱. فرهنگ فشرده سخن

حیات و زندگی در اصطلاح از صفات کمالی موجود است و آن حالتی است که با ادراک و فعل همراه باشد، در واقع حیات غیر از علم و قدرت یا مجموع آن دو است، بلکه در حقیقت هماهنگ کننده علم و قدرت حیات است. اگر موجودی کار کند و فعال باشد، بفهمد و علم داشته باشد، علمش در ساماندهی کارش موثر باشد و کارش از علم و معرفت بهره گیرد، دارای حیات و زندگی است.^۱

کمال و نقص حیات موجودات به کمال و نقص علم و قدرت و فعالیت عالمانه او بستگی دارد اگر علم و قدرت و فعالیت عالمانه موجودی کامل تر باشد، حیات او نیز کامل تر است و اگر ناقص یا ناقص تر باشد حیات او ضعیف و ضعیف تر خواهد بود. حیات نباتی و گیاهی پایین ترین درجه است زیرا شعور و آگاهی و قدرت او اندک است و حیات حیوانی در درجه ای بالاتر و حیات انسانی در مرتبه ای فوق آن قرار می گیرد.

در قرآن کریم نیز واژه حیات گاهی به معنای حیات گیاهی به کار رفته است؛ ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾^۲، گاهی هم به معنای حیات حیوانی اطلاق شده است؛ ﴿إِنَّ الْأَذَىٰ أَحْيَاهَا لَمُحْيِي الْمَوْتِ﴾^۳، و گاهی برای حیات جاودان به کار رفته است؛ ﴿يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي﴾^۴ یعنی ای کاش برای زندگی امروز (روز رستاخیز)، چیزی از پیش فرستاده بودم. گاهی هم در مورد حیات الهی به کار می رود که حیات نامحدود و نامتناهی است؛ ﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوت﴾^۵؛ بر زنده ای که هرگز

۱. اسفار، ج ۶، ص ۴۱۳ - ۴۱۷

۲. سوره حدید، آیه ۱۷

۳. سوره فصلت، آیه ۳۹

۴. سوره فجر، آیه ۲۴

۵. سوره فرقان، آیه ۵۸

نمی‌میرد توکل کن. گاهی نیز به معنای حیات فکری به کار می‌رود؛ ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾^۱: آیا کسی که مرده بود، سپس او را زنده کردیم و نوری برایش قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود، همانند کسی است که در ظلمت ها باشد و از آن خارج نگردد؟

در این آیه از افرادی سخن به میان می‌آورد که در گمراهی بودند و سپس با پذیرش حق و ایمان تغییر مسیر داده‌اند، و آن را تشبیه می‌کند به مرده‌ای که به اراده و فرمان خدا زنده شده، لذا مقصود از حیات و مرگ در این آیه، مرگ و حیات معنوی و کفر و ایمان است.

ایمان به منزله روحی است که در کالبد بی‌جان افراد بی‌ایمان دمیده می‌شود و در تمام وجود آنها اثر می‌گذارد و آنها را زنده می‌کند. به عبارت دیگر؛ این انسان، انسانی که با روح اسلام زنده شده و خداوند قرآن را چراغ راهش قرار داده و در میان مردم راه مستقیم الهی را می‌پیماید و رفتاری درست را در پیش می‌گیرد. اما انسانی که در چنگال کفر و شرک و وسوسه‌های شیطانی دست و پا می‌زند و کردارش در نظرش خوب و آراسته جلوه می‌کند، و کردار افراد با ایمان در نظرش پست جلوه‌گر شده است، انسانی مرده است و همواره در تاریکی‌ها به سر می‌برد، به عنوان نمونه، همانطوری که در شأن نزول آیه آمده است، حمزه عموی پیامبر اسلام آورده و با روح اسلام حیاتی نوین یافت و قرآن به عنوان چراغ هدایت وجود او را نورانی ساخت و راه خدا را در پیش گرفت تا به شهادت رسید، اما در مقابل، ابوجهل همچنان در ظلمات جهل و شرک و کفر باقی ماند و از آن رهایی نیافت و سرانجام مرگ ذلت

^۱. سوره انعام، آیه ۱۲۲

بار او را در کام خود فرو برد.

با توجه به موارد استعمال حیات در قرآن، روشن می شود که مردم عصر جاهلی، گرچه زندگی عادی حیوانی داشتند اما از زندگی انسانی و معنوی و عقلایی محروم بودند، قرآن نازل شده تا آنها را دعوت به حیات و زندگی کند.

در واقع دین راستین که همان پیام الهی است که در قرآن جمع شده است در همه زمینه های زندگی حرکت ایجاد می کند و به آدمی روح و فکر و اندیشه می دهد و در او احساس مسئولیت می آفریند. و در جامعه همبستگی و اتحاد و ترقی و تکامل به وجود می آورد و در واقع حیات آفرینی می کند.

مراتب حیات در انسان

انسان دارای مراتب مختلف وجودی است که به حسب هر مرتبه ای حیات همان مرتبه را داراست، او دارای حیات کیانی و انسانی است. توضیح مطلب به شرح زیر است:

نفس انسان گاهی در رتبه حیات گیاهی است همانند حیات درختان و گیاهان، بیشتر کودکان در حد این حیات زندگی می کنند، این ها نامی بالفعل و حیوان بالقوه هستند، خوب غذا می خورند، می پوشند، می خوابند و فریه می شوند، در این مرحله از حیات، احساسات، عواطف و اخلاق وجود ندارد. گاهی نفس انسان در مرتبه بالاتر از حیات حیوانی بهره مند است، این دوران مربوط به دوران جوانی است که در آن احساسات، عواطف، و لذت های وهمی از برد و باخت ها وجود دارند. حیات حیوانی از حیات گیاهی بالاتر است اما هنوز به حیات انسانی نرسیده است، در این مرتبه لذتهای عقلی حاصل از کشف علمی و فهم برهان و مطلب علمی وجود ندارد.

بیشتر انسان ها در محدوده حیات حیوانی زندگی می کنند و ممکن است افرادی سالهای متمادی در این مرحله بمانند، یعنی انسانی ۸۰ سال زندگی کند و در مسائل علمی از محدوده وهم و خیال بالاتر نرفته باشد، در مسائل علمی در حد ظن و گمان و در مسائل عملی در حد هوا و هوس باشند، یعنی اگر چیزی برایشان گمان آور باشد آن را می پذیرند، و در مقام عمل نیز کاری انجام می دهند که مطابق هوا و هوس آنها باشد؛ ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى﴾^۱ آنان فقط از کمال های بی اساس و هوای نفس پیروی می کنند در حالی که هدایت از سوی پروردگارشان برای آنها آمده است.

در مرتبه بالاتر حیات انسانی است که آدمی در آن مرحله به رشد عقلانی می رسد و در مقام علم، از یقین عقلی پیروی می کند و در مقام عمل از عقل عملی پیروی می کند. در این صورت انسان حیوان و ناطق است چنانچه فیلسوفان می گویند.

اما در مرتبه ای بالاتر انسان حتی متأله است و این انسان شناسی را قرآن در افکنده است یعنی حیات انسان ذوب شدن در تأله است یعنی انسانی که به الوهیت نیاندیشد زنده نیست، انسانی که در بحثهای علمی، الهی می اندیشد و در بحث های عملی، الهی عمل می کند، در قیامت که ظرف ظهور حقایق است به صورت انسان محشور می شود.

براساس نظر قرآن جنس، در تعریف انسان، حی است که تفاوت آن با حیوان در بقا و عدم نابودی اوست و فصل ممیز او ناشی از تأله و خداخواهی مسبق به خداشناسی و ذوب شدن در جریان الوهیت

۱. سوره نجم، آیه ۲۳

است.

بر این اساس انسانی که دارای حیات اصطلاحی است اما فاقد حیات متألّهانه قرآنی است مردگانی بیش نیستند. با این تعریف، اگر انسانی دعوت خدا و رسول را اجابت کرد به حیات قرآنی نایل می شود به گونه ای که این انسان در مقام فضل به مردمان یقینی دست می یابد و در مقام عمل از شهوات و غضب می گذرد و فقط به عبادت خدا می پردازد و در پرتو آن به بهشت راه می یابد.

خلاصه آنکه استجابت دعوت خدا و رسول هم و حیات فعلی و دنیوی افراد را سامان می دهد و هم حیات برتر را به عنوان حیات نوین به او اعطا می کند. از همین سنخ است که نشان می دهد اگر حسن فاعلی و حسن فعلی به هم ضمیمه شوند، انسان به حیات طیب می رسد.

وجوب اجابت دعوت های سه گانه

در آیه شریفه سوره انعام که پیش تر به آن اشاره شد، حرف «لام» سه بار تکرار شده؛ هم فرمود: (الله) و هم فرمود: (للسول) و هم فرمود (لما یحیکم) و از این تکرار استفاده می شود که هر سه قسم از دعوت های پیامبر را باید اجابت کرد.

قسم اول: دعوت قرآنی است که وجود مبارک پیامبر با کلمات قرآنی که کلام الله است مردم را فرا می خواند و در واقع بازگشتش به استجابت خداست.

قسم دوم: دعوت پیامبر بر اساس احادیث قدسی و مربوط به احکام است که فرض النبی نام دارد. در این صورت فرد انسانی دعوت پیامبر را اجابت کرده است.

قسم سوم: مربوط به اجرائیات و مسائل والایی است، چنانکه پیامبر اُسامه را در یکی از جنگ ها فرمانده لشکر مسلمانان قرار داده است یا پس از فتح مکه فردی را مسئول مسائل سیاسی، و فردی دیگر

را مسئول امور فرهنگی و علمی قرار داد.

زنده بودن قرآن و معارف حیات بخش آن

از تدبیر در این آیه می توان فهمید که قرآن کتاب حیات بخش خدا و به مثابه چشمه زندگانی است که چشیدن یا نوشیدن از آن زمینه ظهور زندگی معنوی جامعه را فراهم می کند و چیزی که سبب حیات دیگران است حتما خود نیز زنده است. از آنجایی که احیای حقیقی مخصوص متکلم است پس این احیای کلام او از روی مظهریت برای اسم محیی خواهد بود، و مظهریت احیا مسبوق به مظهریت حی قیوم است. از این رومعارف قرآنی اعم از مفاهیم حصولی و معقول آن و معارف حضوری و شهودی با حفظ مرتبه خاص هر کدام حقیقتا زنده و زنده کننده اند.

بهره مندی از عامل حیات سبب حیات

اگر موجودی بخواهد در پرتو هدایت قرآن به حیات برسد با سبب قابلی باید آمادگی پذیرش آن را داشته باشد وگرنه سبب فاعلی و فیض حیات خود حی است و حیات را اعطا می کند چنانچه آب زمانی سبب حیات گیاه می گردد که آمادگی داشته باشد و گرنه گیاهی که خشک شده، هر چه باران بر آن ببارد و تاثیری در حیات او ندارد. از این رو قرآن فرمود کسانی که دعوت قرآن را اجابت کنند به حیات دست می یابند، اما انسان هایی که از پذیرش دعوت قرآن اعراض می کنند به طور طبیعی از آن بهره ای ندارند. بنابراین اگر انسانی بخواهد به حیات دست یابد باید در ضمن استجاب دعوت خدا و رسول ما در مقام علم و عمل، به پیامبر به عنوان اسوه حسنه تأسی کند و دین را اقامه نماید و از لغو پرهیزد و پیوسته بر علم و آگاهی بیافزاید تا غفلت و نسیان به سراغ او نیاید. به عبارت دیگر: همواره بیدار باشد و بداند از سفره خان الهی بهره می برد.

تذکر:

گرچه برخی مفسران عامل حیات در آیه را به جهاد تفسیر کرده اند و گفته اند به لحاظ این که اولاً آیه در سیاق جنگ بدر نازل شده است و ثانیاً شهدا در پیشگاه خدای سبحان زنده اند و روزی می خورند. برخی دیگر نیز آن را به ایمان تفسیر کرده اند به لحاظ اینکه ایمان حیات دل، و کفر مرگ آن است. برخی آن را قرآن و علم دین دانسته اند به لحاظ اینکه جهل مرگ است و علم حیات و سبب آن قرآن و علم به قرآن است، و برخی آن را بهشت دانسته اند به لحاظ آنکه در آن حیات جاودانه است.^۱

این سخن ها درست است اما مضمون آیه محدود به موارد فوق نیست بلکه آیه همه موارد یاد شده را در برمی گیرد و علاوه بر آن هر دستوری و هر فکر و برنامه ای که شکلی از اشکال حیات انسانی را بیافریند، آیه بیانگر آن نیز هست.

در روایتی از امام صادق (ع) درباره مفهوم آیه سؤال کردند آن حضرت فرمود: آیه در ولایت علی (ع) نازل شده است^۲، اینکه دعوت پیامبر (ص) به ولایت علی (ع) را اجابت کردن عامل حیات است، این سخن از مصادیق عامل حیات است و بلکه از اظهر مصادیق آن محسوب می شود.

حیلوه ظهور و فیض الهی بین انسان و قلب او

قرآن در آیه مورد بحث در آغاز اصل امید بخش و نوید حرکت آفرین را مطرح می کند که انسان در صورت اجابت دعوت خدا و رسول (ص) به حیات حقیقی دست می یابد و در پایان آن از تعبیر تهدید آمیز ﴿وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾ استفاده می کند، یعنی معاد همگان منحصرأ به سوی خداست. به

^۱ . مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۳۳

^۲ . الکافی، ج ۸، ص ۲۴۸

عبارت دیگر اگر دعوت خدا و رسول را اجابت نکنید بدانید که حشرتان با خداست. اما در بین این نوید و تهدید می فرماید: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾ بدانید که خدای سبحان بین انسان و قلب او حائل می شود.

از آنجا که قلب انسان همان حقیقت اوست معنای آیه این است که خدا بین انسان و خود او فاصله می شود که لازم حایل شدن خدا بین انسان و خود او توخالی بودن اوست و انسان باید بداند قبل از اینکه او به دلش سری بزند تا ببیند در آنجا چه می گذرد باید بداند که خداوند می داند و می فهمد که چه خاطری بر قلب او خطور کرده است. یعنی انسان باور داشته باشد که ظهور خدا که همه کمالات را داراست میان ما و دلمان فاصله است.

بالاترین تعبیر برای قرب خدا به بندگان

حائل شدن خدای متعالی میان انسان و خود او بالاترین تعبیر برای بیان نزدیکی خدای سبحان به بندگان است زیرا وقتی در قرآن مراحل قرب را ذکر می کند، در برخی از آیات می فرماید: هنگام دعا و نیایش و سؤال بندگان، من به آنها نزدیکم ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾^۱. گاهی به کسانی که در اطراف محتضر هستند می فرماید: من از شما به او نزدیکترم ولی شما نمی بینید؛ ﴿وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾^۲ و گاهی می گوید: ﴿وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ﴾^۳؛ از رگ گردن انسان که عامل حیات اوست به او نزدیکترم، بلکه از خودش و حقیقتش به او

۱. سوره بقره، آیه ۱۸۶

۲. سوره ق، آیه ۱۶

۳. سوره واقعه، آیه ۸۵

نزدیکترم. البته این درک تنها برای موحدان خالص حاصل می شود.

ناگفته نماند: حیلولة الهی از سنخ حائل شدن پرده و دیوار نیست که کاری به طرفین نداشته باشد،

بلکه حائل کسی است که حیات و ممات به دست اوست

بر این اساس حیلولة الهی سایه افکن است که اگر کسی عمدا به بیراهه رفت و دعوت خدا و

پیامبرش را اجابت نکرد و پس از مهلت خداوند باز هم هیچ اعتنایی نکرد قهر الهی مانند موج حائل می

شود و دل ها و دیدگاهش را زیر و رو می کند، آنگاه دل همچون کاسه ای می شود که پشتش به آسمان

و با دهانه اش به طرف خاک است در این صورت به طور طبیعی هر چه باران بیارد به درون آن راه نمی

یابد و گاهی برعکس، چنانچه طوفان مهلکی رخ دهد، لطف الهی فاصله می شود و از غرق شدن کشتی

جلوگیری می کند.

حیلولة الهی در همه شئون انسان

از آنجا که اصل انسان قلب اوست «اصل الانسان قلبه»^۱ اگر ذات اقدس الهی میان انسان و دل او

فاصله شد. بین او و سایر و شئون علمی و عملی و ادراکی و تحریکی اش نیز حائل می شود یعنی میان

او و چشم و گوش و زبان و دست و پایش نیز حائل است. اگر کسی مومن حقیقی باشد لطف الهی شامل

او می شود و نمی گذارد آنچه که به سود او نیست تحقق پیدا کند. یعنی نمی گذارد هرگز شیطان در قلب

انسان مؤمن نفوذ کند و او را بیراهه بکشاند. زیرا شیطان بر بندگان خدا سلطه پیدا نمی کند؛ ﴿إِنَّ عِبَادِي

^۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۸۲

لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ ﴿١﴾، ابلیس بر بندگان خدا سلطه ای ندارد. و اگر انسانی تحت ولایت شیطان قرار گرفت در این صورت به بیراهه می رود و سقوط می کند.

بنابراین انسان باید بداند که خدا در همه جا حاضر و ناظر است و به همه موجودات احاطه دارد و در عین اینکه با موجودات جهان یکی نیست، اما از آنها بیگانه نیز نیست. مرگ و حیات و علم و قدرت و سعادت و توفیق و امنیت و آرامش، همه در دست او و به قدرت اوست.

نتیجه گیری

آنچه از آیه فوق در خطاب به مؤمنان استفاده می شود آن است که اولاً انسان علاوه بر حیات عادی و حیوانی و حتی حیات اخروی دارای حیاتی حقیقی است که با ذوب در تالله برای او حاصل می شود و با این حیات در پرتو اجابت خدا و رسول و پذیرش دعوت پیامبر برای او تحقق پیدا می کند و ثانیاً عامل این حیات قرآن است که اگر انسانی آموزه های آن را فرا راه زندگی خود قرار دهد به آن حیات حقیقی می رسد و ثالثاً انسان باید بداند که خدای سبحان به انسان از خود او به او نزدیکتر است و به او احاطه دارد، از این رو اگر به او روی آورد لطف الهی شامل وی می شود و در رسیدن به حیات حقیقی توفیق می یابد و از نفوذ شیطان به حریم قلبش جلوگیری می کند و اما اگر انسانی به او روی نیاورده و قرآن او را به عنوان کتاب هدایت فراراه خود قرار ندهد دچار انحطاط و سقوط و از دست دادن حیات حقیقی می گردد.

۱. سوره اسراء، آیه ۶۵